



در حمد کردگار که نمک او سرمد دودام و حکم او حکم و مدام آمده
 همیشه همیشه

که بد راج و روح آدم را
 واحد و واسع و مؤدود واحد
 لعل در کوه و در دریا
 مدح او کار ماه و کار سنگ
 راج او روح را تصور کرد
 مهر او موی صیل مرام همه
 راج او کاس را معطر کرد
 راج او مرهم صدور آ
 او دید ملک و مال و کوس و علم
 او دید صبح و شب و صبح و شمع

حمد مر کردگار عالم را
 حاکم و عادل و سلام و صمد
 و رودار و محاسب او را
 حمد او در ذوق و در ذوق
 عطر او دهر را معطر کرد
 سمع او سانج کلام همه
 کاس او راج را معطر کرد
 رطل او مصدق و مراد
 او دید علم و حکم و رحم و کرم
 او دید عمر و مرگ و وصل و وداع

اودیدل و روح و علم و دین	اودیدل و لک و حرمین طبع
آمرار که داد کوشش و علم	ضلعی را که داد حرم و کرم
کرم عام او حصار هم	ملک ملک و کردگار هم
حکم او محکم و بدام آمد	ملک او سیر مد و وام آمد
سرور عالم	سرور و لامی و د و سلام

سلا ل آل آوم را احمد محمود و محمد مود و د

اهل دل را داد او در دل	سرور دهر احمد و حرم
حکم او دهر را احصار آمد	محرم سیر کردگار آمد
هم مدار مدارس علما	هم امام صوامع ضلعی
هر او حارس اساس کرم	علم او مادر و حکم
دور او آمد اکرم او	عصر او آمد اسب احصار
عالم و عامل و هم نام آمد	حاکم و عادل و امام آمد
آمر دهر و مادر اهل	کامل عصر و حاصل اسرار
ور و معلول را داد کرده	راه و رسم و عطا کرده
او داد داده و رو آدم را	او داد داده اهل عالم را

ورح دا مادر رسول صلیم
 اسد اسد سرور عالم
 اسد اسد داد عالم

درست طور محمد دده اسم دانه اور رسول در اولی محمد مصطفی در

آوردیم و بعد بصرع را در عدد حاصل اسم والا کردیم

صد و دوم اسرار آید
صد و دوم اسرار آید

صد دود احمد اکریم
صد دود احمد اکریم

صدوده کاریه ناماست خود دلورده
صدوده در مسدود علم آعلیه

صد و ده و نه / صد و ده و هشت

صدوقه اهل دل را کرده است و صدوقه وار دل را کرده است

صمدیه ۳۳۹۹ بزرگ اسرار اعظم احکام ۱۲ صمدیه ۳۳۹۹ عالم احکام صمدیه ۳۳۹۹

صد و ده یکم ایل دل اند
صد و ده یکم ایل دل اند

صدوده این مل را زده الیا
صدوده این مل را زده الیا

صد و ده ایل دل اصد و هکارد

صد و ده سیر دل را محرم آمد
صد و ده در دل را محرم آمد

در هیچ آمل رسول صلعم

آل محمد شمس و سید دارما
ال محمد و آل محمد

ال محمد در مضر لم
رد هوای

عليه السلام

[illegible]

در دعا و تسبیح و اذکار و نماز و اقامه نماز و...

اسم الله و اگر تمایل حاصل شود و دو کلمه آمده

دو رکعت نماز و یک رکعت ایستادن و یک رکعت...

در نماز و اقامه نماز و تسبیح و اذکار و...

در نماز و اقامه نماز و تسبیح و اذکار و...

در نماز و اقامه نماز و تسبیح و اذکار و...

در نماز و اقامه نماز و تسبیح و اذکار و...

در نماز و اقامه نماز و تسبیح و اذکار و...

در نماز و اقامه نماز و تسبیح و اذکار و...

در نماز و اقامه نماز و تسبیح و اذکار و...

در تسبیح و اذکار و...

کامل کارگر اهل کمال

عدل او کرده و عدل او کرده

مصلحت حال همه و همه حال

داده و او داده و او داده

دوم او و دوم او و دوم او

در او و در او و در او

سال او و سال او و سال او

سرور ملک کرم حاکم عهد

حکم او و او و او و او

مرهم و درد دل مردم و...

کرده و او کرده و او کرده

اول او و او و او و او

عهد او و عهد او و عهد او

عمر او و عمر او و عمر او

در نماز و اقامه نماز و تسبیح و اذکار و...

در شرح حاکم کا نگار

حاکم عادل دار اسلام	داور کام دود مالک ملک
کرم او همه را کام تمام	کام مردم کرم او همه دم
همه در کام دل اهل کلام	همه در کار دل اهل کرم
همه او در همه دلس مادی	کار او در همه حال آمده می
آمده در کرم او همه کام	داد او را کرم عام و مرا
هوس اهل هوا کرد حرام	طبع اهل و بیع کرد حلال
سال و ماه و همه سال آمده تمام	دور ملک و ملک او را همه سر
حمد کند که کارگر آمد	هر دعا که در سر کردم
مالک ملک و مال و کون و علم	صدر عدل و داد و رحم و کرم
عسل را مراد دل حاصل	صلح را داد او داد و دل
مردم علم و همه علم	مردم دهر و نماز و صلح
در او مورد در و در و در	سر او محور و سیمای کرم
عدل او کرد ملک را شرف	داد او کرد و دهر را شرف
داد او عدل را اسلح	کون او زعد را سیر اس
حکم او حاکم را اساس صلاح	عدل او دارس حصار صلاح
شهم او مالک و دایه شود	رحم او محور و سیمای کرم

عبد او آید و مستحق

عبد او آید و مستحق

در درج حاکم عصر

حاکم کل

حاکم کل بود و حکم و کرام

مریم در دل اهل کمال

سرور دور آید و سالار هم

داوود دل آمد و دار آید

در گه او آمده در الحاکم

مورج او آمده در الحاکم

آمده او مطلع حال آرم

آمده او چارش راه ساوک

آمده او در همه عالم علم

همه او آمده علم و کمال

در رو او آمده آید اعظم

در گه او مطلع داد و داد

آمده او مالک ملک هم

آمده او سالک راه و رسوم

در درج حاکم عصر

سالک راه علم و کرم

مالک ملک کرم سرور هم

وار و نور و والا و هم

مالک ملک و مستحق دایر اسلام

چارش در گه او علم و حکم

مطلع طالع او میر عطا

هم و عا و دل او در کرم

بنواز و ز اور و قی نلوک

همه او در همه عالم اصلاح

همه او در همه عالم اصلاح

دم او و در ملک راه هم

همه او در همه عالم اصلاح

علم او عالم دل را محرم

همه او در همه عالم اصلاح

الحاکم بن علی بن ابی طالب علیه السلام
 در بیان فضیلت علم و تقوی و عبادت و طاعت و زهد و انزاد و سبطیه و عالمگیری

در درج حاکم منسج

دور عالم و علامه عصر	حاصل کما سگه علم و کرم
حاکم و عالم و معهود و دهر	کامل اهل کرم صبر و کرم
ملک و ملک و عالم و اورا	در همه ملک و ملک و کرم
دارد او سگه عدل همه ملک	رسم عدل همه او و ابراهیم
هم کرم دارد و هم کرده روا	کام علم و کرم و کرم و کرم

در درج حاکم عصر معدج

کام دل او کار کرم و دهر حال	کار کرم او ند و اهل کمال
او کرم عام و طبع کار همه	داده کرم او بهوس اهل سوال

در درج حاکم و مالک و دهر

امام و سر و صدر الممالک اسلام	صلاح ملک ملک ملک ملک کرم
ملک محل ملک و ملک و ملک و ملک	ملک علو و ملک طهارم و ملک السلام
هم معطر او در و ملک اهرم	دل مطهر او گو و کرم اهرم
عطاء کامل او مصد و علو و هم	هم او در کرم او مورد حصول کرم
رستم کامل او در صلاح اعمال	و با و سالک او و سالک اسلام
هم او و دهر همه کار ملک اصلاح	مرازم او همه مر اهل علم و اکرام
مدرس حکم او در حصول و کرم	معلم علم او در اصول علم کلام

ولم واما كلامه گوهر آمد
طوارح را در دوزخ بر آید

هر یک از اینها را در کلام او که در هر دو گوهر بود عارضی است
سک او گوهر آورد و در سک

سک او گوهر آورد و در سک

[illegible][illegible]

ہمارا دوست و رفیق سید مبارک علی احمد خان صاحب قضاۃ

ما را که
حالت دارن و نوشتن صید و نویسی ایندی بکن با فکر کردن داری دادار و در هر کاره از آنرا اشتغال منم و از حضور ابدیت گشتن و دیگر کون جهانها بگیرد

هر که در و بهر مالدار آمد
 هر که در دل سالک و داد ملک و مال
 و عمل سلوک کامل گردد و مرام
 کوس و علم هر دو دهد و در
 کس و گهر در و دلم آورد
 هر که کسل دارد او را حصول کام
 کسل را رده دهد و در دل که کامل
 محال آمد وصال اهل کسل را
 اهل هوا و هوس ادر کسل آمد
 اهل هوا را غسل آمد کسل
 اهل کسل را غسل آمد محال
 هر که که کرد کام او حاصل و مرام وصال
 آن او و اصل درگاه گردد
 انداختم علوم ما و اعمال ما و حال ما و مال ما
 علم او کرد احاطه مرکل را
 کرده وصل و و دایع ما معلوم
 کرده معلوم حال اهل دعا

عالم در دهر که دارد و در دهر که دارد و در دهر که دارد
عالم در دهر که دارد و در دهر که دارد و در دهر که دارد
اصل و اساس اسلام عمل آمد و اصل عمل هر راه و روشی
و مصدر عمل او گردد که علم دارد و علم کرده و مصدر حاصل
علم آمد اساس اصل عمل علم کرده و مصدر حاصل
انامه علوم و در دهر که دارد و کلام الله و کلام محمد رسول الله صلعم
در دهر که دارد و کلام الله و کلام محمد رسول الله صلعم
هر که دل در کلام او دارد و در کلام رسول خود آورد
و در دهر که دارد و کلام رسول الله و کلام محمد رسول
صلعم و کلام الله و کلام رسول گردد و لا علم گردد و هر که کلام الله
عالم علم کلام الله گردد و در دهر که دارد و کلام کس نگردد
اما در گروه علمای هر که را و او اموال و حرص در اتم و در دل او خلل
کرده او عتدو ملک عتلا آمد و همالکت اهل اسلام
هر که دارد راه و در طول اهل علم و هر که آمد کار او و سور عمل
هر که آمد در دل او حرص مال و در حرص و طمع و اذمال
هر که در مال و در دهر که آورد و در دهر که اهل علم او را گو
نور و الهام و محفل علم دل آید و به طور علم در لوح دل کردگار مستطوره

عالم در دهر که دارد و در دهر که دارد و در دهر که دارد
عالم در دهر که دارد و در دهر که دارد و در دهر که دارد
اصل و اساس اسلام عمل آمد و اصل عمل هر راه و روشی
و مصدر عمل او گردد که علم دارد و علم کرده و مصدر حاصل
علم آمد اساس اصل عمل علم کرده و مصدر حاصل
انامه علوم و در دهر که دارد و کلام الله و کلام محمد رسول الله صلعم
در دهر که دارد و کلام الله و کلام محمد رسول الله صلعم
هر که دل در کلام او دارد و در کلام رسول خود آورد
و در دهر که دارد و کلام رسول الله و کلام محمد رسول
صلعم و کلام الله و کلام رسول گردد و لا علم گردد و هر که کلام الله
عالم علم کلام الله گردد و در دهر که دارد و کلام کس نگردد
اما در گروه علمای هر که را و او اموال و حرص در اتم و در دل او خلل
کرده او عتدو ملک عتلا آمد و همالکت اهل اسلام
هر که دارد راه و در طول اهل علم و هر که آمد کار او و سور عمل
هر که آمد در دل او حرص مال و در حرص و طمع و اذمال
هر که در مال و در دهر که آورد و در دهر که اهل علم او را گو
نور و الهام و محفل علم دل آید و به طور علم در لوح دل کردگار مستطوره

محمم هر دو عالم آمد دل حاصل عمر آید دل
 دل ما گشته مدام و داد کاش دل را نعل و داد او داد
 دل و الیه مضموم و سالک مضموم را در نعل واحد آرام محال آمد
 گاه در گوه و در صحرا گاه در زود و گاه در دانا
 الیم دلدار دل سالک مضموم را سرور آید
 و در دل آرام و الیه مضموم را داد و آید

دل و لوله و داد و آید دل و در دو الیم مراد دارد
 آموده شوق او دل ما آموده و در او کمال
 دلدار ماه رود و کاکل مسلسل موزار و هر که رود در راه و آید
 و داد او آید و دل او در کاکل دلدار مسلسل موزار و هر که رود
 ساده ماهر و مسلسل موزار دل عالم پلاک کاکل او
 طره دلدار ماهر و کاکل و آید آرام
 مسلسل موزار و در هر گره صد دل سرور
 طره او کام دل اهل دل کاکل او دایم دل اهل دل
 و له در احوال در و دل دار

کلام لعل مضموم دل آرام دلهم را داد و هر دم صد آرام
 سواد و عرصه دل کرده ام صندریه سواد گرم رود دارد و در و کام
 میدان جای کشاده که در آن درخت و گیاه



ولا یدوم مرو در طه ۱ و
دل سالک که دارد سیر الله
که دارد در سیر هر بود و صد دام
رسد در سمع او همواره امام
که مهر او دهد اعلام آلام
مهر او مهر او کرده الموم
ولا اگر مالک ملک ملولیم
وله در حمد در گاه کردگار

ویرا و مورد و معاد همه
جای درود جای بازگشت
در او و جانل صواعق ما
مهر او در دلم محل دارد
در او و متصل دارد

هر که رود در عالم و لا و و آو و رده سیر او
آموده سودا دل او آلوده درد گردد
سرم را مهر او آموده آورد
سوا که در سر محل کرده شکر بدام آرد و درد
که در دل رو آورده دموع دوام دهد

کرد در سر قتلول شکر بدام
ماه ما کام در و نه ما را
وصل او اصل مهر او آمد
حرم وصل او معاد همه

امام صومعه در سربوس جو رود و دل طمع دار السلام دارد
 پیش امام سید ۱۲ بیت خیال در اینجا مردان ۱۲
 و موصدا را ده و وصل و آذر دارد و هوس وصال کردگار
 و وصل و لدار مرد دل ما ^{است تعلق} گره طسره متعاد دل ما
 سالک است همسوم و واکه مسوم در سربوس خیال که زو رود و در مسک
 که راه دارد مرد او و وصل و لدار اند و مرام او وصال و لدار
 اگر ز کوه سالک راه دارد و گرد رود کامل گاه دارد
 مرد او و وصل گوهر آمد و مرام او حصول گوهر آمد
 اگر دارم سرادر کوه و صحرا و گردارم محل در رود و اما
 بهم او در کوه و در صحرا هر دم و هم او در رود و اما معاد هم
 و داد او دل هم را مالک اند و لخم در مسک او سالک است
 هر که در مسک و لاسلوک کرده و زو در راه و داد آورده
 هواره اند او عالم والا محمد حال او گردد
 هر که زو آورد و در او صمد روح او در رسد هر دم
 هر که دارد و وصل او دارد و تمام ملک و مال سیر و عمر دوام
 وصل او در دل ما را دو و لعل او کام دل اهل و لا
 وصل و آذر آمده ما ممول ما لعل او کام دل معلول ما
 سالک را اگر در کار گره رود به دل مسرور دارد که ^{مقصود ۱۲} ^{بیمار ۱۳}

سالک را معنی حیات و کمال معنی انفس و معاد را خود بخود معنی جانی از آنست ۱۳

که سبک گوهر حال و غلو محال و صد گره در کار او در آمده
 هر دم مراد آمده در کار صد گره در کار او و طره دلدار صد گره
 ماسول که گره و اگر دو و ملال شود در عدم آرد و مشهور و رود
 گر مراد امسال بود داده ملال صد سرور آمد مراغب وصال
 در هر روز آمد اگر عهد سرور محمد بنده هم الهام دارد مشهور
 گر سرورم را دوام آمد محال هم محال آمد دوام هر ملال
 گر الهام دارم و گرد آرم مشهور هم سرور و هم الهام دارد مشهور
 سبک اراده و وصل دل آرد هوس وصال
 دل آرام دارد هرگاه واصل گردد مراد او محال گردد

کرد مسعود وصل او کارم همه دارم که وصل او دارم
 در محال بنمو آمده ام در محال غلو آمده ام
 محمد بنده که آه دل را کوه دزدان لدا را بهر دو دارم مستسلم می کار کرد
 هر دعار که در سجده کردم حسنه بنده که کارگر آمده
 اسحاق صل بنیک وصل در کارم آمد و طاوس وصال در دام
 دل آرام آمد و دل را دو ادا مراد دل آه او را داده
 سرور دل دهد وصل دل آرام دلم را علی او هر دم دهد کام
 وصال او دلم را کرد مشهور سواد ملک دل را کرد محمود

صد عمر سلوک کردم که دولجه وصال روفاذ محمود و مسعود
 حال او که کدام ناوار مصیبت وصل وار و سپر او دلجه
 وصال دلدار رو دهنده حاصل صد عمر محصول او گردد
 دولجه گر وصال او دهد رو سرورم رو دهد در سپر سرور
 دوام وصل را در دل بده راه که طامع آمده مخموم درگاه
 بده حرص و هوار راه در دل طمع شده آمده در راه ران
 فراور را رو دید وصل دلا آرام که حرص او کم آمد در رو کام
 اگر دور دور نگردد دلدار با سر و دلا آرام مسلسل موراد در دل
 رو که کایه صحنه مالال وصال ما را عطا کرده دل را کوه باران
 کاش گل در دم طلوع صبح در سرور آورد و هر او سر
 ده مرا کاش ریح موسم گل موسم گل حلال گردد دل
 و نور آید دل نگردد ام روح بکشد کدام کرد حرام
 غنچه گل موسم وصال آمد کاش چل عهد گل حلال آمد
 دل را در صومعه طلال رو داد ابل صومعه را و داع کردم وصال
 را در گردن دل کرده و غنچه کاسه مالایال در کام دل در آوردم
 در حال دل را سرور رو داد و طلال مسطور رو در غم آورد
 دار و دل ما شکر گل و دل و در صومعه صد طلال دارد

صد در حله دور در دل را
در مسلک ^{نزل ۱۲} طور در دل را
^{طریق ۱۲}

گر و سوسه راه در دل آرد
گر و سوسه کوه طور کردم
^{نزل ۱۲}

وله

و آمدن بوس محال دارد
در صومعه صد ملال دارد

سالک که خسر وصال آرد
دارد دل با سرگل و نعل

وله

در دل را دو محال آمد
سالک مسلک کمال آمد
^{رونده ۱۲} ^{راوی ۱۲}
صومعه ام مورد ملال آمد
^{عیا ۱۲} ^{نزل ۱۲}
مالک ملک عالم و حال آمد
در بد از تن بد ام لال آمد

هر چه در دل وصال آمد
را حل هر حل و لا و و د ل و
^{رونده ۱۲} ^{راوی ۱۲} ^{نزل ۱۲}
کاشنه مل و بد سر و دم
^{نزل ۱۲} ^{نزل ۱۲}
هر که سیر و د او حل کرده
^{نزل ۱۲} ^{نزل ۱۲}
هر که معلوم کرد و سر صمد

وله

صد بر او صد راضی و اهل دل
امر آمد در امور اهل دل
^{عالم کننده ۱۲}
مورد و صدمه طور اهل دل
^{نور و روشنی بندی چکدا}

سرور عالم سرور اهل دل
هر که را و دار علم و حال داد
^{حق تعالی ۱۲}
و او را و در و دل مستور کرد

وله

وصل او دار السلام اهل دل

نعل سرور و داد کام اهل دل

لعل مهر و ابل دل را داده کام
 لا عشق^{۱۱} اله کرد کار مهر او
 در و او آمد مراد ابل حال
 و وصل او آمد مراد ابل دل

وله

آمر ای مالک ملک حکم
 محرم^{۱۱} شرا حد حاجت صمد
 مالک ملک در بیخ بادم مرغ طبع
 حاکم ملک و ملک^{۱۱} نور علم عمل

ساکب ملک و لا نایب مهادم
 کاسر کاش^{۱۱} حسد مشرور ابل عزم
 واسطه ملک رسل غایب سرگرم
 بادم حریف ابل مریم درد و الم

وله

دلهم در طرقة او دار و آرام
 دلهم را کاش^{۱۱} وصل او دهد کام
 کلام لعل
 مرار و داد الم مشرور کردم

طال و درد دل را دور کردم
 سوار گرفتم زود دارد و کام

دلهم دار و مدام آرام در دم
 دلهم را داد در هر دم صد آرام
 بوم^{۱۱} اول مسموم را مسمور کردم
 سواد ملک^{۱۱} دل مسمور کردم

شیر و دل زود دارد را مالک
 دلهم را در او هر لحه مالک

دلهم رو کرده در راه صالک
 و لا در تنساک او کرد و سالک

که او دل را در همواره الهام
محال آمد وصال گوهر او
که سر و آمد با کعبه عزیر او
دل و مال و سرمه گریه سراو
سوا و ماعاد و مادر او

وہود اور اداسی اہل اسلام

دل ما والا ہو لوئے لالہ
وہ دوا دوا دوا دوا دوا
اگر دارم محل در رو دوا
وہ دوا دوا دوا دوا دوا

دل آرد بهر بحر رود در سر کو
دو لجه گروصال او دهر و
سور دم رود دهر بهر سر و
دلاهر دم سر و در طراد
که دارد در سر بهر بود و صد دام

سبک و تاجدار و در دسار او شمر و داده و سبک اور فاما او آورده
 آسمان ۱۷۸ بلندی ۱۷۹ ماهی ۱۸۰
 اکرم اور او محمد محمد او
 حامد او آمده ماه و سبک
 مایح او بهم گلس بهم بها
 ابل و ول را مدو امدو
 حامد او سر و گل و لاله بهم
 طره و لدار مسلسل که کرد
 واسطه سبک گهر محمد او
 مایح او آمده حور و ملک
 حامد او بهم سبک و بهم سما
 ملک و پیل را اکرم او حصا
 مایح او محمد و محمد و لاله بهم
 کابل و محدود و لاله بهم
 دراز ۱۸۱ دراز ۱۸۲

در و گهر در دل و اما که داد	اهل و لار است و سودا که داد
صالح و طالح همه معلوم او	عالم و آدم همه چگونم او
و شوشه آژوم و حوا که کرد	در و گهر در دل و اما که کرد
د او ر داد از سلامت و صمد	سرو و سار و داد و داد
همدم و محرم همه را در داد	کحل دو مرد و گم ناگرد او
کاسه دل را درم آموذ کرد	آه سحر را الم آلود کرد
داده او بهم الم و بهم سرور	کرده او دارد و مدار امور
دار و مدار همه معلوم او	اصل و اساس همه ششوم او
کرده او کوه که و مهر و ماه	داده او بهم کمر و بهم کلاه
طاس مه و مهر مدور که کرد	کاس گل و لاله معطر که کرد
کامل و اصل کرم عام او	سپاطع و لامع مه اسلام او
حکما را ادراک اسرار علوم او	مجال و علما را سلوک او
او را ک و هوا حق و بهم مردم	در درک کمال مدح او گم
بهم خور و ملک در امر دارد	بهم ماه و سبک در امر دارد
سرد و گل و لاله حاسد او	مهر و مه و باله حاسد او
آغام العلماء و آنکم الحکما کرد	کار آمد که حرم کرم او صمد درو آرد
پیر کس که در هر در و آرد کام	حاصل گردد و مرام او و اصل

در و گهر در دل و اما که داد

هر که در درگاه او آورده و
 هر که در درگاه او سود آمده
 هر که سرور شده درگاه سود
 او و پدر اهل دل را علم حال
 آمد اسرار همه معلوم او
 اسم اکرم و کلمه مکرم او و نور علم او
 هر و همه نور و مائر که می را
 در سما لاله الا الله
 کرده معلوم و در مدارس علم
 کرده هر شیخ و در صوامع دل

وله

صد لاله الا الله
 صد لاله الا الله
 در دم مرگ روح را ماقول

وله

ملک ما لاله الا الله
 ملک ما لاله الا الله
 کرده در لوح اهل دل سطوح

۱۹

حاصل لا اله الا الله
 ای امین زنده ۱۲
 کامل لا اله الا الله
 مراد از حق تعالی است
 گویا هر مراد از حق تعالی قدر رسو و عمل ۱۲

ولم
 اهل لا اله الا الله
 ای امین زنده ۱۲
 اهل اسلام را مال و معاد
 در سائر عین و کرم کرده سفود
 عینیه ۱۲
 کرم لا اله الا الله
 عینیه ۱۲
 عینیه ۱۲

وله

محرم لا اله الا الله
 ای امین زنده ۱۲
 در سائر عین و کرم کرده سفود
 در سائر عین و کرم کرده سفود
 محرم لا اله الا الله
 ای امین زنده ۱۲
 محرم لا اله الا الله
 ای امین زنده ۱۲

در محل

کرد کار راه را گم کرده ام
 ای خدا ۱۲
 احمد دل در آلوده مار ادوا ده
 ای خدا ۱۲
 اسلام در آر و آورا و سوسه متوسوس را در ول مارا ده
 ای خدا ۱۲
 داور صعو دل مارا و ده امگا و حس و هوا مدار
 ای خدا ۱۲
 کرد کار اطاس روح مارا در هوا وصال صعو ده
 ای خدا ۱۲
 دلم را کاش علم و حال در ده
 ای خدا ۱۲
 دبا دم کاسه بالا مال در ده
 ای خدا ۱۲

هم ورا عدل و کوسل و لوا ^{نقاره و علم}
 در معارک ^{جمع معرکه} شوم و حمله او
 ال او عالم و ^{جمع} عظیم آمد
 روح اولاد و وزیر او را روح

در دما و در آدم را او داده و کام اهل عالم را او کرده
 در دما را دو رسول ^{امده} کرده کام را رسول ^{امده}
 در دما را رسول داده و کام را رسول کرده و
 او عالم را در راه اسلام آورده و مردم را اصلاح حال نال معلوم کرده
 سرور کل رسل احمد مرسل آمد

ملوک اصدار حکم او در آمده و مسام تسلول او اعدای اسلام را بپاک کرده
 داوید ماحمد مرسل سرور ماحمد مرسل
 پیکر دسر و رکلاه دسر ما سر ما کرده را و سرور ما

وله

سرور کل حاکم ملک ملل ^{سرور}
 عالم ^{عالم} معصومه مهر و کرم
 اکرم و آز ^{آبادانی} هم سرور دارا
 مسال و مال همه معلوم او

محرم سرور و عظیم علل
 ماصر معصومه عظیم حکم
 عالم و عامل دل و دلدار ما
 ملک و ملک ابد و محکوم او

اعمال او محمود و احوال او مسعود کاسه راح او ببطور راح کاسل و بطور
 طلوع لواء مع در اطلوار او ^{نوع خوش} طلوع طوائع در استوار او
 حدود بد آرا موکه که کرد ^{ریشهای} اساس حکم را تمهید کرد

وله
 داده در دم رار رسول اسد و
 کرد کا هم رار رسول اسد و
ثمت تمام شد

الحمد لله که رسالت ورد الاسما که هم اسم سحر صلال دارد در دهم
 ماه حال رو در کمال آورده عدد دوازده و صد و واحد
 ده و صد و واحد آمده
 اسم محرر رساله
 دو صد و
 سه ده
 آمده
 مولوی قبول محمد
 ونسخه غریب تصنیف
 عالم محقق و ضیاء الحق
 معروف مغفور و صنف کتاب
 که رساله عجیب
 صلی الله علیه
 و نصلی
 علی محمد
 و آله و سلم
 بنفت قلزم در شهر لکنؤ به محله فراش خانه وزیر گنج در سطح
 منظر العجائب باهتمام خیف و حقیر سیعابد علی بخیر طبع رسید

۱۱۰

۱۹۱۵ ۵۱۴۵

DUE DATE

		۷۱	۷۱

ق ۱۲ م ۱۲۵
۶۱۴۱

ق ۱۲ م ۱۲۵
۶۱۴۱

شوی کمال و ورد الاسمارد غیر منقوط

		No	